

پرواز کبوتر

سخنان آغازین

کبوتری که از بام بلند غزل‌های فارسی دری پرگشوده است ، دیگر بر نمی‌گردد . در روزگاری که صدای کلاغان را با ارغنون عشق می‌آمیزند . خاموشی کبوتران عاشق را با کدام کوه شکیبایی می‌توان در میان گذاشت . دروازه و شکسته و شکیبایی را بر روی خویش می‌بندم و سر بر زانوان غم می‌گذارم و مصیبت بیصدایی خود را می‌گیرم . شاید در طنین گریه‌های من ستاره و دیگری طلوع خواهد کرد . من از بی‌صدایی می‌ترسم و می‌دانم که خاموشی کبوتر خود بی‌صدایی من است . مردی که دیروز مشک تازه بی‌شعر هایش را بر کوی و بر زن کابل جاری می‌کرد ، امروز چنان قطره بارانی در ژرفنای سرد خاک فرو رفته است . کابل ضیای قاریزاده را پس از پانزده سال دوری دوباره در آغوش کشید . گویی او برای آن زنده بود تا روزی به آغوش مادر برگردد . او هم اکنون در گورستان شهدای صالحین ، در شهرکابل آرام خوابیده است .

روزی به خاک سپاری او برابر با روز عاشورای حسینی 1386 خورشیدی بود . کابل جامه و سوگ بر تن داشت و آسمان لبریز نوحه بود . او هشتاد و پنج سال داشت که خاموش شد و اما پیش از آن بینایی اش را از دست داده بود . گویی پس از سده‌های درازی رودکی آن شاعر روشن بین - نیای بزرگ - چشم‌هایش را به ضیای قاریزاده هدیه کرده بود . گویی در سالهای پسین قاریزاده جهان را با چشم‌های رودکی تماشا می‌کرد . شاید قاریزاده خود ادامه و معنویت بزرگ روده‌کی بود . نه در شعر ؛ بل در موسیقی و آواز نیز . قاریزاده موسیقی می‌دانست ، می‌نواخت و می‌سرود و آوازی داشت به نکویی مژده و دیدار یار پس از سالهای بلند دوری . آوازی داشت به رازناکی یک آندوه ناشناخته ، یک آندوه مقدس . رودکی نیز موسیقی می‌دانست ، چنگ می‌نواخت و آوازی داشت به شور انگیزی سمفونی دریا ها در خلوت شبهای مهتابی .

سال 1386 خورشیدی برای زبان و ادبیات فارسی دری در افغانستان ، سال نامبارکی بود . رازق فانی آن پیام آور باران ، صدایش در آن سوی آبهای غربت خشکید . بیرنگ کوه‌دانی رنگ جاودانه گی یافت و با هفت هزار ساله گان سریه سر شد .

استاد کاظم آهنگ - استاد استادان خبرنگاری افغانستان - در حافظه و زمانه جاری شد و قاریزاده - سرایشگر همت تهیدستان که دلی به دیوانه گی دل دریا داشت ، آخرین پروازش را چنان نفس سرخ شهابی در سینه و روزگار رها کرد .

سال 1386 برای ادبیات فارسی دری سال سوگواری های بزرگی بود . سال بدرود های همیشه گی ، سال پرواز های بی برگشت . سال تیرباران حنجره ها و شکستن قلم ها ، سال سربریدن ها و سال طاوسی کردن کلاغ ها در جنگل دموکراسی . سال توطئه ، سال شوم ، سال دشمنکام با فارسی دری ، سال دقیانوس ، سال تبعید و آژه گان در غار های تعصب کور . بدرورد ای سال شوم ! بدرود !

چگونه گی شاعری قاریزاده

گاهی قاریزاده را از دیدگاه شیوه و آفرینش شعری با پروین اعتصامی مقایسه کرده اند ، اما تا جایی که من می پندارم این مقایسه ما را به همگونی های چشمگیری در مورد شگرد های آفرینشی این دو شاعر، نمی رساند. عمده ترین شیوه و شاعری پروین استفاده از " مناظره " در شعر است. مناظره را در ادبیات یکی از انواع فرعی ادبی می دانند که نمونه های آن در نظم و نثر فارسی دری وجود دارد. دکتر شمیس در کتاب انواع ادبی در ارتباط به مناظره می نویسد:

« ژرف ساخت مناظره هم حماسه است، زیرا در آن بین دوکس یا دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری نزاع و اختلاف لفظی در می گیرد و هریک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می نهد و سر انجام یکی مغلوب یا مجذوب می شود.»

او در ادامه این بحث در پیوند به نخستین نمونه های نوع ادبی مناظره می نویسد که: «ظاهراً اولین شاعری که به نوع ادبی مناظره پرداخته است، اسدی طوسی صاحب گرشاسپنامه و لغت فرس است. از او اشعاری در مناظره و آسمان و زمین ، مغ و مسلمان ، نیزه و کمان ، شب و روز عرب و پارسی به جا مانده است. از شاعران معاصر هم پروین اعتصامی به مناظره توجه داشته است.»

به گفته رضا برهانی « پروین ناظم "فابل" های منظوم است... سخت در بند دوگانه گی خیر و شر، قوی و ضعیف، غنی و فقیر، و پادشاه و گدا است... گفتگو تدبیر اساسی اوست. تمثیل اساس کار او؛ ولی هدف مضمون پند آمیز دست و پایش را سخت بسته است... تخیلش از طریق زبان اشیا و حیوانات کار می کند.»

به یکی چند نمونه توجه کنیم که از کلیات دیوان او بر گزیده شده است :

به لاله نرگس مخمور گفت وقت سحر
 که هر که در صف باغ است صاحب هنریست
 بنفشه مزده و نوروز میدهد ما را
 شگوفه را زخزان و زمهرگان خبریست
 به جز رخ تو که زیب و فرش زخون دل است
 به هر رخی که در این منظر است زیب و فریست
 جواب داد که من نیز صاحب هنرم
 در این صحیفه زمن نیز نقشی و اثریست
 میان آتشم و هیچگه نمی سوزم
 هماره بر سرم از جور آسمان شرریست
 میان لاله و نرگس چه فرق هر دو خوشند
 که گل به طرف چمن هر چه هست عشوه گریست
 تو غرق سیم و زر و من زخون دل رنگین
 به فقر خلق چه خندی ترا که سیم و زر یست

...
 در نمونه دیگر که آینه و شانه در برابر هم به مناظره می پردازند:

وقت سحر به آینه بی گفت شانه بی
 کاوخ فلک چه کجرو گیتی چه تند خوست
 ما را زمانه رنجکش و تیره روز کرد
 خرم کسی که همچو تواش طالع نکوست
 هرگز تو بار زحمت مردم نمی کشی
 ما شانه می کشیم به هر جا که که تار پوست
 با آن که ما جفای بتان بیشتر کشیم
 مشتاق روی تست هر آن کس که خوب روست
 گفتا هر آن که عیب کسان در قفا شمرد
 هر چند دل فریبد و رو خوش کند عدوست

پروین پس از مناظره شانه و آینه به نتیجه گیری های خویش می پردازد :

از مهر دوستان ریا کارخوشر است
 دشنام دشمنی که چو آینه راست گوشت
 آن کیمیا که می طلبی یار یک دل است

دردا که هیچگه نتوان یافت ، آرزوست
پروین نشان دوست درستی و راستی ست
هرگز نیازموده، کسی را مدار دوست

و یا در مناظره ۶ نخ و سوزن می خوانیم

در دست بانوی به نخ گفت سوزنی
کی هرزه گرد بی سرو بی پا چه می کنی
ما می رویم تا که بدزیم پاره بی
هر جا که می رسیم تو با ما چه می کنی
خندید نخ که ما همه جا با تو هم‌هیم
بنگر به روز تجربه تنها چه می کنی
جایی که هست سوزن و آماده نیست نخ
با این کزاف و لاف در آن جا چه می کنی

نتیجه گیری مناظره

خود بین چنان شدی که ندیدی مرا به چشم
پیش هزار دیده ۶ بینا چه می کنی
پندار، من ضعیفم و ناچیز و نا توان
بی اتحاد من ، تو توانا چه میکنی

و یا در مناظره جوان با پیر در همان دو بیت نخستین حکیمانه ترین اندرز را ارائه می کند:

جوانی چنین گفت روزی به پیری
که چون است با پیریت زنده گانی
بگفت اندرین نامه حرفیست مبهم
که معنیش جز وقت پیری ندانی

شاید بتوان گفت که می توان یک چنین نمونه هایی را در هز شعر پروین یافت .
مناظره عمدتاً در فرم قصیده ، قطعه و مثنوی سروده می شود. مناظره ۶ کدوبن با چنار از حکیم ناصر خسرو بلخی یکی از نمونه های درخشان مناظره است که در فرم قطعه سروده شده است:

نشنیده ای که زیر چناری کدو بنی
بر رست و بر دوید بر او بر، به روز بیست
پرسید آرز آن چنار که تو چند روزه ای؟
گفتا پنار سال مرا بیشتر ز سی ست
خندید پس بدو که من از تو به بیست روز
بر تر شدم بگوی که این کاهلی ز چیست
او را چنار گفت که امروز ای کدو
با تو مرا هنوز نه هنگام داورست
فردا که بر من و تو ورد بادمهرگان
آن گه شود پدید که نامرد و مرد کیست

در شاهنامه فردوسی شورانگیز ترین نمونه های مناظره را آن گاه که پهلوانان در آوردگاه ها در برابر هم قرار می گیرند می توان دید ؛ اما در این میان مناظره ۶ رستم تهمتن و اسفند یار رویین تن در سیستان در کناره ها رود هیرمند از زیبا ترین مناظره های حماسی فردوسی است.
آن دو در آوردگاه نه تنها به ستایش نیاکان خود می پردازند؛ بلکه نیاکان یک دیگر را به سخریه نیز می گیرند.
همچنان آنها هر کدام از پهلوانی ، توانمندی و مهارت های رزمی خود ستایش می کنند و این مناظره را به اوج می رسانند . به این نمونه ها توجه کنیم :

بخندید از آن فرخ اسفند یار
بدو گفت کی رستم نامدار
تو امروز می خور که فردا به رزم
بپیچی و یادت نیاید زبزم
چومن بر نهم زین به اسب سیاه
به سر برنهم خسروانی کلاه

به نیزه زاسبت نهم بر زمین
از آن پس نه پرخاش جویی نه کین
دودستت ببندم برم نزد شاه
بگویم کزو من ندیدم گناه
شنو کار های که من کرده ام
زگردن کشان سر بر آورده ام
نخستین کمربستم از بهر دین
تهی کردم از بت پرستان زمین
کس از جنگجویان گیتی ندید
که از کشته گان خاک شد نا پدید
نژاد من از پشت گشتاسب است
که گشتاسب از پشت لهراسب است

رستم در پاسخ اسفندیار می گوید:

بخندید رستم ز اسفندیار
بدوگفت سیر آبی از کار زار
که گوید برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست ، چرخ بلند
کجا دید ای جنگ جنگ آوران
کجا یافتی باد گرز گران
که من از گشاد کمان روز کین
بدوزم همان آسمان بر زمین
مرا بود این مردی و نام و کام
که لهراسب بد یک سواره به شام
مرا بود این گنج و آباد بودم
که گشتاسب آهنگری بد به روم
چه نازی بدین تاج گشتاسبی
بدین باره و تخت لهراسبی

دیوان پروین اعتصامی در حقیقت دیوان مناظره است با نتیجه گیریهای اخلاقی آمیخته با پند، اندرز و گاهی هم حکمت.

در شعر پروین همه چیز با همه چیز در مناظره است .

در حالی که مناظره در شعرهای قاریزاده جایگاه خاصی ندارد . البته برخی از غزل های او بر بنیاد پرسش و پاسخ شکل گرفته است ؛ اما توسل به چنین پرسش و پاسخ هایی در شعر قاریزاده به هدف غلبه و یک جناح بر جناح دیگر نیست ؛ بلکه گاهی این پرسش و پاسخ در غزل های قاریزاده گفتگوی عاشق و معشوق است که در نهایت عاشق که جز شاعر کسی دیگری نیست، تسلیم زیبایی معشوق می شود. مثلاً در غزل " تصویر " که چند بیت آن را می آوریم :

دختر نقاش ترکی گفت نقشت چون کشم
گفتمش اندر دل شب آه می باید کشید
گفت گر تصویر خود را برکشم نزدیک آن

گفتمش پهلو ی آه یک ماه می باید کشید
گفت بر رخسار خود تار نگاهت را چسان
گفتش در شعله مشت می باید کشید

شاید دامنه و بحث در پیوند به چگونه گی منظره در شعر و مقایسه و شعر پروین و قاریزاده از این دیدگاه اندکی به درازا کشید و ما را از اصل بحث به دور تر راند ، با این حال فکر می کنم برای روشن شدن مساله ناگزیر از چنین بحثی بودیم.

زبان قاریزاده در میان مکتب هندی و عراقی در نوسان است. او از نظر مضمون سازی و این که می خواهد هر موضوعی را در هر بیتی به یک مضمون شاعرانه بدل کند بیشتر به مکتب هندی نزدیک می شود. او در مکتب هند بیشتر به همان قله و بلند مکتب هند ، میرزا عبدالقادر بیدل نظر دارد و گاهی هم تلاش کرده است تا در اوزان بعضی از غزل های او ، غزل سرایی کند. مثلاً در غزل بستر گل :

صبح است چو خورشید جهانتاب برون آ
بر خیز و ز راحتکده و خواب برون آ
مرغ سحر از بستر گل بانگ بر آرد
کز خواب خوش مخمل و سنجاب برون آ
دریاب که ساحل همه آغوش گشوده
ای گوهر یم دانه ز دریاب برون آ
از خود شود تا خانه و خورشید سفر من
یک ذره از این عالم اسباب برون آ
ایجاز پسند سخن زنده دلان باش
ای مرده دل از عالم اطناب برون آ

با این حال در شعر قاریزاده آن تصاویر انتزاعی و استعاره های دور از ذهن و پیچیده گی کلام که در مکتب هند وجود دارد دیده نمی شود از این نقطه نظر زبان شعری او زبان مکتب هند نیست .
در غزل های قاریزاده مضمون سازی مکتب هند با شیوه و سخن پردازی عراقی درمی آمیزد و نتیجتاً غزل های او از مشخصه های هر دو مکتب رنگ می گیرد.
او از هر موضوعی به ظاهر ساده شعر می سازد . او در شعر خود در تلاش جستجوی موضوعات شاعرانه و مهم نیست، بلکه هر موضوع ساده و زنده گی در شعر او راه پیدا می کند ، پرورش می یابد و در نهایت به یک موضوع دلچسب شعری بدل می شود . از این نقطه نظر شعر قاریزاده به دنبال شعر سعدی راه می زند.

موضوع شناسی شعری قاریزاده

توصیف طبیعت، عشق، زنده گی مردم، ستایش از تهی دستان، فصل های سال ، ناپایداری جهان و گذر عمر، اندوه ، جدایی، ستایش وطن، آرزو به عدالت و آرامش، می ، مغان و ساقی، بلبل و گل ، شمع و پروانه زیبایی های معشوق، آرزو وصال خود شناسی ، پند و اندرز ، جبر و اختیار موضوعات شعر قاریزاده را می سازد.
در شعر های او همان گونه که گفته شد از تهی دستان و آنانی که با همت بلند کوله بارزنده گی را بر دوش می کشند ستایش می شود و بدینگونه شعر او از اهمیت تعلیمی نیز برخوردار می گردد. شاید به همین دلیل است که پاره بی از شعر های قاریزاده در برنامه های آموزشی زبان و ادبیات فارسی دری در مکاتب افغانستان راه یافته است:

غلام همت والای بابیه خارکشم
که خارغم کشد و منت خسان نکشد
ز صبح تا سرشب پای وی به رفتار است
عجب که آبله از دست او فغان نکشد

و یا در شعر دیگری به بیان شام غریبان می پردازد:

سرما شدو افزود به آلام غریبان
افگند خنک لرزه بر اندام غریبان
از ابرسیه پرده بر افراشته گردون

خورشید نتابد به در و بام غریبان

در شعر های قاریزاده گاهی زبان و نگرش شاعرانه و اقبال لاهوری سایه می اندازد. البته اقبال لاهوری یکی از آن شاعران تاثیر گذار در شعر معاصر افغانستان در دهه های نخستین سده و بیستم است که شماری از شاعران را به دنبال کشیده است. حتی می توان در این دوران از نوع اقبال گرایی در شعر معاصر افغانستان سخن گفت. نمونه هایی می آوریم از سروده های قاریزاده از «منتخب اشعار» او که به سال 1346 خورشیدی در مطبعه دولتی به چاپ رسیده است.

به سوز ناتمامی زنده گی کن
اگر خواهی حیات جاودانی
به پایان نا رسیدن زندگانیست
کران جویی بیا در بیکرانی

*

در آن وادی نمی جوشد بهاری
که غیر از لاله پرخونی ندارد
زدامانش نمی جوشد غباری
از آن صحرا که مجنونی ندارد

*

شبی از موجه و پرسید ساحل
که تا چندت سفر در بیکرانیست
به خود پیچید موج از شوق و گفتا
«سفر ما را حیات جاودانیست»

*

که می داند به این عقل و تردد
که پیدا از نهان بهتر نباشد
به مرغان چمن از ما سلامی
که گل تا هفته و دیگر نباشد

*

در غمگده و دهر کس آرام ندارد
آرام در اسن غمگده جز نام ندارد
بی چرخ برین نیست نه آن جا و نه این جا
هرجا که روی دهر سر انجام ندارد

و یا در نمونه دیگر:

خیمه و مجنون فراز، دامن صحرا دراز
تیز ترک گام زن تند تر استر بکش
از قفس تنگ دهر پای فرا تر بکش
سر زسرا پرده و عالم دیگر بکش

به همینگونه در بعضی از شعر های قاریزاده نوع اندیشه های خیامی دیده می شود.

تیر به تاریکی شب افکنیم
هیچ ندانیم هدف در کجاست
آمدن و رفتن ما در جهان
راز گره خورده و حیرت فزاست

در نمونه دیگر

گر باده خوری پنهان از چشم بخیلان خور
بی غل زن و بیغش زن ، گه گه زن و کم کم زن

قاریزاده در شعر نیمایی

قاریزاده یکی از نخستین شاعران کشور است که دست کم در دهه سی خورشیدی به ساختار شکنی در شعر پرداخته و نمونه هایی در عروض نیمایی سروده است.

از این جا او را می توان یکی از پیش کسوتان شعر نیمایی در افغانستان خواند .
کتاب «اشعار نو» یا نوی شعرونه که نخستین جنگ شعر های نو فارسی دری و پشتو در کشور است به سال 1341 به وسیله وزارت اطلاعات و فرهنگ انتشار یافته است .

در بخش فارسی این کتاب (53) پارچه شعر در اوزان نیمایی و چهارپاره از آرین پور، یوسف آینه ، رحیم الهام ، بارق شفیع ، حبیب الله بهجت ، توفیق ، استادخلیل الله خلیلی ، شفیع رهگذر ، دکتر آصف سهیل ، ابراهیم صفا ، ضیا قاریزاده ، محمود فارانی ، سلیمان لایق ، مایل هروی ، فتح محمدمنتظر و موسای نهمت به نشر رسیده است. بدون تردید شعر های آمده در این کتاب نخستین تلاش های شاعران افغانستان در جهت ساختار شکنی و سرایش در عروض نیمایی است.

به همینگونه در بخش پشتو در این کتاب (15) پارچه شعر که نخستین نمونه هایی نو جویی در شعر پشتو به پیروی از عروض نیمایی است از (عبدالرووف بینوا ، پسرلی ، شپون ، موسا شفیق ، محمود فارانی ، سلیمان لایق مجروح که باید بهاءالدین مجروح باشد ، به نشر رسیده است:

در کتاب اشعار نو از قاریزاده چهار پارچه شعر به نامهای کبوتر سفید ، ای زهره ، ای دریا ، و برگریزان به نشر رسیده است.

در پای شعر های آمده در این کتاب ، سال سرایش آنها وجود ندارد؛ اما از سال انتشار کتاب (1341) خورشیدی می توان گفت که عمدتاً این شعر ها در دهه سی خورشیدی سروده شده اند .

پس اگر دهه سی خورشیدی را دهه آغاز شعر نیمایی در افغانستان بدانیم ، سخن به دور از واقعیت نگفته ایم .
از شمار شعر های قاریزاده در این کتاب شعر ها « ای زهره » و « آخر ای دریا » به وسیله دو آواز خوان پر آوازه و کشور زلاند و احمد ظاهر با زیبایی و شکوه خاصی اجرا شده است.

سالهاست که این آهنگ دلنشین زلاند را شنیده ایم و شاید کمتر به شاعر آن اندیشیده ایم . این آهنگ از همان سالیان جوانی برای من خیال انگیز بوده و هر بار من با بالهای همین آهنگ رو به سوی آسمانها پرواز کرده ام . با زهره مقابل شده ام و با او گفتگو کرده ام .

ای زهره

ای ستاره ع زیبای آسمان

رقاص نوریان

مرغان شب به ساز تو آواز می کنند

ارواح پاک سوی تو پرواز می کنند

*

ای زهره

ای ستاره ع زیبای تابناک

مانند موج پاک

در سیرجاودانی دریای آسمان

تاب و تب و سرود و سماع تو جاودان

*

ای زهره

ای سرود گر ساکنان نور

همداستان حور

ای بزم نوریان به وجود تو سازگار

افسانه خوان نغز کهن سال روزگار

*

ای زهره
ای نشانی دریای بیکران
ای شمع شیروان
گر چشم من نه ای در این چرخ نیلفام
حیران و محو تیره فرو مانده ای مدام

شعر « آخر ای دریا » در آهنگ احمد ظاهر هر بار مرا با دریابار ها جاری می سازد. من در این آهنگ صدای دریا و بیقراری امواج آن را می شنوم. اگر در آهنگ زلاند من خود را با زهره رو به رو می بینم به همان گونه آهنگی آخر ای دریای احمد ظاهر مرا با دریا پیوند می زند. این دو آهنگ از عشق و زنده گی لبریز است. قاریزاده در این شعر روح بیقرار و دل دیوانه ع خود را به دریا می بخشد. خود به دریایی بدل می شود و می خواهد به سوی سرمنزل های ناشناخته بی سفر کند. وقتی که شعر را سفر به سرزمین های ناشناخته می گویند پس شاعر چرا پیوسته در آرزوی سفر به سرمنزل های نا شناخته نباشد. وقتی سرمنزل معلوم باشد سفر از لذت تهی می شود. آن گونه که اگر شاعری از قبل بداند که در شعر او چه تصاویر ، تخیلاتی و چه اندیشه هایی شکل می گیرد، آفرینش شعر، لذتی به او نمی بخشد.

آخر ای دریا
تو هم چون من دل دیوانه داری
موج بر کف
شور در سر
ناله ع مستانه داری
*

عمری پا گر نه ای
هردم چراپا در گریزی

ذوق هستی گر نه ای
آخر چرا سامانه داری
*

آخر ای دریا
کجا جویم سراغ منزلت را
درچه پیدایی نهانی
در چه سرحد خانه داری
تا کجا خواهی رمیدن
تا به کی خواهی تپیدن
گه به ساز شمع سوزی
گه پر پروانه داری
*

اما دلت وامانده ع تاب و تبی هست
آخر ای دریا
مگر دریای دل زولانه داری

شاید این نخستین آهنگ هایی باشد که بر بنیاد شعر های عروض آزاد در کشور ساخته شده اند . من نمی دانم که کدام آهنگ ساز کشور بر این شعر های آهنگ ساخته است ؛ ولی باید گفت این امر در موسیقی افغانستان سر آغاز تحول بزرگی به شمار می آید که با دریغ بعداً با جدیت پیگیری نشد. موسیقی در افغانستان تا هنوز به روی شعر مدرن با عشق آغوش باز نکرده است و با هم در نیامیخته اند. موسیقی کنونی در کشور از کمبود شعر و تصنیف خوب رنج می برد. در سالهای پسین تا من متوجه شده ام ظاهر هویدا و فرهاد دریا آهنگ هایی را بر شعر هایی نیمایی اقبال رهبر توخی و قهار عاصی اجرا کرده اند. البته کار های دریا در این زمینه با کامگاری ادامه دارد. فکر می کنم ، می توان به فرهاد دریا امید بست که او روزی با گسترده گی خواهد توانست، شعر نیمای و سپید افغانستان را با موسیقی مدرن آشتی دهد.

در شعر های نیمایی این دوره و از آن شمار شعر های قاریزاده نباید انتظار داشت که پیشنهاد های نیما با دقت و گسترده گی به کار بسته شده است .

شعر نیمایی اساساً شعر عروضی است؛ اما وزن عروضی که در شعر نیمایی به کار گرفته می شود، وزن شکسته ء عروضی است که از آن به نام « عروض نیمایی » و یا هم « عروض آزاد » نیز یاد کرده اند . بنیاد این عروض همان عروض کلاسیک است .

به زبان دیگر نیما عروض خود را بر بنیاد عروض کلاسیک به میان آورده است . از این نقطه نظر نزدیکی و پیوسته گی قابل درکی در میان عروض نیمایی و عروض کلاسیک وجود دارد .

در شعر عروضی مصراع ها دارای رکن ها یا افاعیل مساوی اند که در دو، سه و یا هم چهار رکن سروده می شوند؛ در حالی که در شعر نیمایی سطر های گوناگون دارای رکن های متفاوت می باشند . البته این تفاوت رکن ها یک امر سلیقه یی نبوده ؛ بلکه وابسته به استکمال تصویر در شعر است .

از این نقطه نظر کار نیما به مفهوم برهم زدن عروض کلاسیک نیست؛ بلکه به مفهوم گسترش وزن تازه در شعر فارسی دری است . به زبان دیگر، گسترش عروض کلاسیک است .

قافیه در شعر عروضی جایگاه خاص دارد که پس از حرف روی در پایان مصراع دوم تکرار می شود؛ اما قافیه در شعر نیمایی جایگاه خاص ندارد

نیما خود قافیه را زنگ آخر مطلب دانسته است . در شعر کلاسیک واحد شعر بیت است ؛ اما در شعر نیمایی چنین نیست . بیت در شعر نیمایی در چندین سطر پی در پی شکل می گیرد . این چند سطر پی در پی در حقیقت حرکت استکمالی تصویر در شعر را نشان می دهد . از این رو همانگونه که رکن ها یا افاعیل در سطر های شعر نیمایی متفاوت است به همان گونه سطر ها نیز در یک بیت نیمایی ثابت باقی نمی مانند .

شعر نیمایی در افغانستان با برهم زدن افاعیل یا رکن ها آغاز شده است، که البته برهم زدن رکن ها یکی از مشخصه های شعر نیمایی است، نه همه ء مشخصه های آن .

در شعر های نیمایی قاریزاده نوع وابسته گی به قافیه دیده می شود و شاعر خواسته است در پایان هر سطر به تکرار قافیه پردازد . گویی می خواهد به نوع به مثنوی سرایی با افاعیل متفاوت پردازد .

مثلاً در شعر زهره که فکر می شود باید از نخستین تجربه های قاریزاده در جهت برهم زدن افاعیل عروضی باشد، شاعر چنان قافیه ها را با دقت به کار می بندد که گویی می خواهد مثنوی بسراید .

ای زهره،

ای ستاره ء زیبای آسمان

رقاص نوریان

مرغان شب به ساز تو آواز می کنند

ارواح پاک سوی تو پرواز می کنند

علاقه ء قاریزاده به چنین قافیه سازی در شعر های دیگر نیمایی او نیز دیده می شود . مثلاً در شعر دریا می خوانیم :

آخر ای دریا

تو هم چون من دل دیوانه داری

موج بر کف

شور در سر

ناله ء مستانه داری

اما در این شعر قافیه به مانند شعر پیشین در پایان هر سطر تکرار نمی شود و این قافیه سازی با قافیه سازی در شعر نیمایی همسویی نشان می دهد .

به هر صورت قاریزاده در سروده های دیگر خود نیز همچنان دلبسته ء قافیه پردازی است .

مثلاً در قطعه ء برگ ریزان :

باز بر شد ابر تیره

باد و باران را پذیره

رعد می کوبد تبیره

مرگ شد در باغ چیره

سیر دارد در گلستان

برگ ریزان

برگریزان

*

نی طراوت نی بهاری
نی گلی نی سبزه زاری
نی صدای آیشاری
باغ گویی شد به زاری
زار نالدمرغ نالان
برگریزان
برگریزان

به هر صورت در هنجار شکنی های قاریزاده استفاده و گسترده از قافیه را می توان نوع محافظه کاری در شاعری او دانست. او با آن که می خواهد از روی دیوار های پست و بلند اوزان عروضی آن سوی خیز بردارد، باین حال او این تغییر اندک را با بکار گیری قافیه در پایان هر سطر جبران کند. شاید هم محافظه کاری ادبی روزگار شاعر است که نمی گذارد تا شاعر تمام نیروی آفرینشی خود را در جهت آفرینش شعری در اوزان آزاد عروضی رها سازد.

تصاویر در شعر های آزاد قاریزاده هنوز با هم در نمی آمیزند؛ بلکه شانه به شانه در کنار هم تا آخر شعر راه می زنند و چنین است که با اندکی از تغییرات ساختاری، این گونه شعر های اوبه مثنوی شباهت پیدا می کند. البته چنین امری را می توان در شعر شماری از شاعران این دوره که کوشیده اند تا در عروض آزاد شعر بسرایند، پیدا کرد. در کتاب «منتخب اشعار» ضیا قاریزاده شعر هایی زیر نام «نمونه های شعر نو» نیز آمده است. اگر این جا هدف از شعر نو همان شعر در عروض آزاد و یا عروض نیمایی باشد، باید گفت که این شعر ها شعر نو به این مفهوم خاص نیستند؛ بلکه این شعر ها ساختاری دارند بیشتر همانند مستزاد که این فرم یکی از فرم های کهن در شعر فارسی دری است.

مثلاً در قطعه «فریاد از این دل» می خوانیم:

گشتیم آخر بر باد از این دل
فریاد از این دل
فریاد از این دل
باشد که گردیم آزاد از این دل
فریاد از این دل
فریاد از این دل
سر تا به پایش یم قطره خون است
اما دو عالم شور و جنون است
جور و ستم شد ایجاد از این دل
فریاد از این دل
فریاد از این دل

و یا در قطعه «ترانه و وطن» که نوع بحر طویل می تواند باشد.

وطنم ای وطنم ای وطن شیرینم
تودل و جان منی، گل و ریحان منی، باغ و بوستان منی
گل امید مدام از چمنت می چینم
وطنم ای وطنم ای وطن شیرینم
سرومن سوسن من، گل من گلشن من، دیده و روشن من
چمنم ای چمنم ای چمن رنگینم
چمنم ای چمنم ای چمن رنگینم

به همین گونه در قطعه «بازگی می آیی» که بیشتر به یک تصنیف می ماند

می روی سوی سفر باز کی می آبی
ای گل تازه وتر باز کی می آبی
شده ام دور از تو
زار و رنجور از تو
سخت مهجور از تو
رفتی از پیش نظر باز کی می آبی
می روی سوی سفر باز کی می آبی
ای بت عشوه طراز
ای گل و گشن ناز
تا کجا می روی باز

در یک مقایسه در میان این شعر ها و شعر های آمده در کتاب اشعار نومی توان گفت که این شعر ها از شمار نخستین تلاش های قاریزاده در جهت هنجار شکنی عروض کلاسیک است که پیشتر از شعر های آمده در کتاب اشعار نو سروده شده اند .
فکر می کنم قاریزاده پس از یک دوره سرایش در عروض آزاد ، دوباره به پشت مرز های متعارف ، غزل، قطعه ، مثنوی و چهار پاره برگشت و دیگر نخواست از پشت سیم خاردار آن مرز ها گامی به بیرون گذارد.

کبوتر بام بلند موسیقی

یکی از تاثیر گذارترین و خیال انگیز ترین صداها در ذهن و روان من صدای کبوتر است هیچگاهی تاثیر گذاری این آواز جادویی در من کاهش نیافت . کبوتر از همان آوان نوجوانی برای من نام بزرگ و پر شکوهی بوده است . در آغاز نمی دانستم که این کبوتر کیست ؛ اما بعد ها به من گفتند که این کبوتر همان ارجمند ضیا قاریزاده است . از همان آوان نوجوانی هر بار که می شنیدم :

مشک تازه می بارد ابر بهمن کابل
موج سبزه می کارد کوی و برزن کابل

کابل در نظرم چنان پاره بی از بهشت قامت می افراشت. من نمی خواهم این شعر را با شعر صایب تبریزی :

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بردل گل می زند مژگان هر خارش

مقایسه کنم ؛ و لی با این آهنگ قاریزاده و شعر صایب زمانی آشنا شدم که هنوز در دهکده ۶ خود در جرشاه بابا زنده گی می مردم و کابل آرمان شهر من بود . می خواهم بگویم آهنگ قاریزاده دنیای گسترده بی از زیبای را در برابر من می گشود . مانند آن بود که این آهنگ را تماشا می کردم نه آن که می شنیدم . در حالی که شعر بلند صایب این همه هیجان و خیال را در من بر نمی انگیخت.

این آهنگ به نام کبوتر به نشر می رسید. بعد ها که به کابل آمدم فهمیدم که این کبوتر بلند پرواز آسمان شعر و آواز شاعر بزرگوار قاریزاده است.

درست نمی دانم که شعر (غلام همت والای بابه خارکشم که خارغم کشد و منت خسان نکشد) را

در کدام صنف ابتداییه یا میانه خوانده بودم ، به هر حال این یکی از شعر های است که پیوسته در ذهن من حضور داشته است .

قاریزاده باری در گفتگویی با حنیفه فریور در سایت فانوس هنر گفته بود که او در آرشیف یا بایگانی رادیو تلویزیون افغانستان از 25 تا 30 آهنگ دارد.

همین آهنگ های محدود نشان می دهد که او نه تنها به زیبایی آواز میخواند ؛ بلکه یک آهنگ ساز موفق نیز است . او بر غزل های خود آهنگ می ساخت و آن را اجرا می کرد . غیر از این او بر شعر شاعران دیگر آهنگهایی نیز ساخته است .

پاره بی از شعر های او به وسیله شماری از آوازخوانان سرشناس کشور اجرا شده است . چنان که استاد رحیم بخش این غزلهای زیبای قاریزاده را استادانه اجرا کرده است که در موسیقی افغانستان جایگاه بسیار بلندی دارد :

شانه دو دسته می زند طره ۶ تابدار را

ماه دو هفته می درد پرده ء شام تا را
جلوه ء دلکش قدش، جوش و طراوت خدش
می کشد از چمن برون سرو گل و بهار را
عشق زند به بیستون تیشه به فرق کوهکن
لاله به خون گرفته است این همه کوهسار را
ساقی نو نهال من رحم نما به حال من
یک دو پیاله می بده عاشق بیقرار را
چون زیکی دو ساتگین رفع کسالتم نشد
به که چو توبه بشکنم ، این سر پرخمار را
ذوق وصال او ضیا مایه ء هستی من است
بر دو جهان نمی دهم لذت انتظار را

هرچند ابزار های تصویر در این شعر تازه و بکر نیستند ، یعنی همان ماه دو هفته است، پرده ء شام تا است ، بی ستون است و تیشه ء فرهاد و ساقی نو نهال و ستادگین ، و لی با این همه ، تصاویر در این غزل از چنان پویایی بر خوردار است که ذهن خواننده و شنونده را در همان نخستین مصراع از جای بر می کند و با خود می برد. قاریزاده در این شعر با به کار گیری قافیه های درونی شعر را از موسیقایی گسترده بی بهره مند ساخته است. این شعر با این موسیقایی و روانی آنگاه که با صدا و آهنگ استاد رحیم بخش درمی آمیزد خود به دریاچه بی شفافی از عشق و زیبایی بدل می شود.

یکی دو پرسش

آن گاه که شعر های قاریزاده در کتاب « اشعارنو» را می خوانی ،بیدرنگ این پرسش در ذهن تو بیدار می شود که چرا قاریزاده پس از سرودن همان چند شعر معدود در عروض آزاد ، دیگر نخواست است تا تا سرایش در چنین اوزانی پی گیری کند. پرسش دیگر این که چرا کبوتر پس از پرواز از بام بلند همان چند سرود دیگر برنگشت و آوازی نخواند؟ ظاهراً او از سرایش در عروض آزاد و موسیقی فاصله گرفت و به خاموشی تن در داد. با این حال نمی توان دلیل این خاموشی را دریافت. شاید در جدال سنت و نوگرایی او بیشتر به استدلال سنتگرایان باور مند گردید. در مورد پرسش نخست میتوان پنداشت که او با میل خود دوباره به آغوش اوزان عروضی برگشت و اما در مورد سکوت او در پیوند به آواز خوانی شاید رشته دشواریهایی اجتماعی چنان سدی در برابر او ایستاد و او را به خاموشی واداشت. نکته دیگر این که آهنگ های قاریزاده با وجود این کیفیت بزرگ هنری کمتر در رادیو افغانستان مجال نشر مییافت. آیا این یک امر تصادفی بود و یا تعمدی؟ من هم اکنون به این پرسش ها پاسخی ندارم . تنها می خواهم بگویم خاموشی قاریزاده چه در زمینه ء شعر نیمایی و چه در عرصه ء موسیقی ، اندوه بزرگی است که شعر و موسیقی افغانستان در چند دههء گذشته آن را چنان کوله بار سنگینی بر دوش کشیده است.

چند خط شکسته از زنده گی قاریزاده

ضیا قاریزاده به سال 1301 خورشیدی در کابل چشم به جهان گشود ؛ اما در جلد سوم دانشنامه ء ادب فارسی سال تولد او را 1300 خورشیدی نوشته اند. او در لیسه ء امانی که به اثر استبداد فرهنگی نادرخان به لیسه ء نجات تغییر نام یافته بود ، درس خواند . آن گاه که آموزش دوره ء لیسه را به پایان آورد، در همان لیسه به حیث آموزگار پذیرفته شد. پدرش دوست محمد نام داشت و قاری قران بود.

او از همان دوران کودکی و نوجوانی نسبت به ادبیات علاقه بی ژرفی داشت. این علاقمندی بعد ها او را به سوی شعر و تحقیقات ادبی کشانید. در دوران شاگردی در مکتب اقبال آن را یافت تا از محضر استاد شایق افندی فیض ببرد. زبانهای ترکی و انگلیسی را می دانست. او بعداً به عضویت انجمن تاریخ پذیرفته شد. به سال 1333 خورشیدی به حیث نماینده ء فرهنگی افغانستان به ترکیه رفت . در زنده گی نامه ء او گفته شده است که او

در ترکیه به آموزش های بیشتر ادبی پرداخت . شاید او این فرصت را در همین دوران به دست آورده باشد . گفته شده است که قاریزاده در ترکیه به شاگردی دانشمند سرشناس ترک احمد آتش در آمد . او مدت زمانی رییس تیاتر معارف بود . نمایشنامه هایی نیز نوشته که بیشتر این نمایشنامه به وسیله هنرمندان کشور در تیاتر معارف اجرا شده است .

قاریزاد در یک گفتگوی اختصاصی با حنیفه فریور که در « فانوس هنر » نشر شده در پیوند به نمایشنامه نویسی و کار خویش در تیاتر چنین گفته است :

« من سالهای زیادی در ساحه ع تیاتر دست به کار بوده ام . مدتی به حیث آمر پوهنی ننداری (تیاتر معارف) خدمت کرده ام . چندین نمایشنامه نوشته ام که هنرمندانی چون آقای سرور ، مزیده سرور ، قیوم بیسد ، عبدالرحمان بینا و دیگران در آن نقش بازی کرده اند .

از جمله ع نمایشنامه ها فعلاً نمایشنامه ع " شام غریبان " را به خاطر دارم و فراموش نمی کنم وقتی دوست خوبم غلام محمد غبار این نمایشنامه ع تاثیر آور را تماشا می کرد به حال بیچاره گان و مستمندان اشک می ریخت . وی از من خواست تا اغنیا و سرمایه داران را جهت دیدن آن نمایشنامه دعوت نمایم تا بلکه دل های شان نرم شده ، مردم بی بضاعت و فقیر را کمک و معاونت نمایند .»

قاریزاده مدت زمانی مشاور وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور بود .

در دانشنامه ع ادب فارسی از این کتاب های قاریزاده یاد دهانی شده است .

- * - خزان زنده گی، کابل ، سال نشر 1330 خورشیدی
- * - نینواز یا ارمغان کهسار، کابل، سال نشر، 1332 خورشیدی
- * - هدف ، سال نشر، کابل، 1337
- * - اشعار نو، کابل، 1336
- * - پیام باختر، 1330
- * - زبان طبیعت، 1330
- * - منتخب اشعا، کابل، 1346

به همینگونه منظومه هایی به نام آزاده گاه و رفیق سفر نیز از قاریزاده به نشر رسیده است . غیر از این نوشته ها و شعر های فراوانی از قاریزاده در رسانه های چاپی کشور به نشر رسیده که تصور نمی رود که تا کنون گرد آوری شده باشند .

قاریزاده به سال 1992 کشور را ترک کرد و سرانجام کشتی شکسته ع آواره گی او در ساحل کانادا لنگر انداخت . او در شهر تورینتو کانادا زنده گی می کرد .

در همین شهر بود که به روز یک شنبه سیزدهم جنوری 2008 برابر با 23 جدی 1386 خورشیدی کیوتر زنده گی او از بام غمناک غربت رو به سوی آسمانهای ابدیت پرواز کرد .

سفرش مبارک باد و دروازه های بهشت به رویش گشوده !

پیگر قاریزاده را به کابل آوردند و به روز شنبه (19) جنوری 2008 برابر با 29 جدی 1386 به خاکش سپردند .

روانش شاد باد !

قاریزاده آن گونه که با حنیفه فریور در آن گفتگو، یادآوری کرده ، مرثیه بی را که برای خود سروده است شاید یکی از آخرین شعر های او باشد و شاید هم آخرین شعر او . این جا مصراع هایی از این مرثیه را می آوریم و این دفتر اندوه را می بندیم .

ما که مریدیم های و هونکنید
هیچ در مرگ من غلو نکنید
بی صدایم به خاک بسپارید
مرگم اعلان رادیو نکنید
غسل خود کرده ام به خون جگر
رو به رویم به مرده شو نکنید

...

این روز ها ابر بهمن کابل روی گور قاریزاده یک وجب برف تازه ریخته و آن را به تپه ع تقریبی بدل کرده است . فردا موجی از گل و سبزه از آن سر خواهد زد و این غزل او را اندوهگینانه برای فرداییان زمزمه خواهد کرد :

گذشتیم از همه دنیا گذشتیم

ز دنیا و زمافیها گذشتیم
بسان موجه های بی سر انجام
به بیتابی از این دریا گذشتیم
کف خاکستری از کاروانی
به جا ماندیم و زین صحرا گذشتیم
چو اشک از دیده ء مجنون چکیدیم
چو دود از خیمه ء لایلا گذشتیم
چو رنگین آرزو های رمیده
خیالی گشته از دلها گذشتیم
زساز و برگ هستی دل گرفتیم
سکندروار بر دارا گذشتیم
افق ها دور و دلها بود نزدیک
به نزدیکی ز دوری ها گذشتیم
خبر از حال خود دیگر نداریم
ضیا امروز از فردا گذشتیم

قرغه - کابل
17/دلو/1386
برابر با 6 فیبروری 2008